

فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال هفتم شماره بیست و سوم، تابستان ۱۳۹۴ (صص: ۴۲-۲۵)

بررسی اسطوره‌های مرگ در بینش هندی

دکترزهرآ حسین آبادی*

چکیده

مرگ به عنوان یکی از بزرگ‌ترین رازهای وجود انسان، موضوعی است که در ادیان سراسر جهان مورد توجه قرار گرفته است. نگرش بیش‌تر این مکاتب به مرگ نگرشی دوگانه است که یا به جهان پس از مرگ اعتقاد دارد و یا اینکه مرگ را پایان زندگی انسان قلمداد می‌کند. اما در تفکر هندی که بر پایه‌ی تناسخ بنا شده است، انسان با مردن‌های پی در پی که به زنجیره‌ای از حیات‌های مداوم پیوسته است، همواره در رنج بوده و تنها راه رهایی او از این پدیده رسیدن به نیروانا است. اسطوره‌های متعددی که در زمینه‌ی مرگ در سرزمین هند رواج دارد، بازتاب بخشی از تفکرات آن‌ها در مورد مرگ است. با توجه به اهمیت بینش اساطیری در تفکر هندوان در این پژوهش که به شیوه‌ی توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای تدوین شده است، به موضوع مرگ در اساطیر هندی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: مرگ، اسطوره، فلسفه هندی.

مقدمه

اسطوره‌های بزرگ مرگ و رستاخیز، از عمومی‌ترین اسطوره‌هایی است که در بین ملل مختلف جهان دیده می‌شود. چرا که مرگ به عنوان بزرگ‌ترین راز هستی انسان، سرچشمه‌ی هراس‌های او بوده و تفکر درباره‌ی آن یکی از مباحث عمده‌ی مذاهب گوناگون است. باورهایی که حول مرگ ریشه دوانیده‌اند، معمولاً با زندگی پس از مرگ مربوط بوده و تلاش دارند تا از دهشت این پدیده غیر قابل درک و بیان بکاهند (رضایی، ۱۳۸۴: ۶۰).

نگرش بیش‌تر این مکاتب به مرگ، نگرشی دو گانه است. به طوری که یا همه چیز را با مرگ

* Email: Hosseinabadi_2007@yahoo.co.uk

استادیار پژوهش هنر دانشگاه سیستان و بلوچستان

تمام شده می‌یابد، یا به جهان پس از مرگ اعتقاد دارد. اما نظام فلسفی هند، یکی از معدودترین نظام‌هایی است که برای این پدیده، راه سومی را در نظر می‌گیرد. اعتقاد به زندگی‌های پی در پی این جهانی، همچون شرابی که از جامی به جام دیگر ریخته می‌شود، یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه هند است. هر چند در وداها حکم روشنی درباره تناسخ دیده نمی‌شود. اما باور به تناسخ در مکتوبات دوران بعد از وادها تأیید می‌شود. این نظریه که به نحو پایداری در باورهای هندوان تکرار شده است، پیوندی ناگسستنی با کارما دارد. کارما به معنای عمل و عکس‌العمل است. یعنی هر عملی چه خوب و چه بد دارای عکس‌العملی است. طبق نظریه کارما، روح انسان تا هنگامی که همه‌ی آثار کارما نفی و زایل شود، از بدنی به بدن دیگر کوچ می‌کند و این جابه‌جایی تا زمانی که روح به طور کامل از ماده، جدا شود، ادامه می‌یابد. نظریه کارما و باور به تناسخ درهم تنیده و لازم و ملزوم یکدیگرند. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین اهداف کارما، رسانیدن آزار کمتر به دیگران و زیست بهتر در جهان است تا بتدریج رهایی از کمند سامسارا صورت گیرد. قیامت و معاد جسمانی که مستلزم اسارت مجدد جان در تن است برای هندوان دردناک است (لطفی، ۱۳۹۳: ۱۲۱). از این رو در مکاتب فلسفی آن‌ها، اسطوره‌های زیادی پیرامون مرگ وجود دارد. با توجه به آن‌که یکی از کارکردهای اسطوره، آشتی دادن تضادهای انسانی است. انسان نمی‌تواند از زندگی لذت ببرد مگر آنکه از مرگ در هراس باشد (اسماعیل پور، ۱۳۹۱: ۵۰)، لذا در این پژوهش که مبتنی بر شیوه توصیفی و تحلیلی بوده و با تکیه بر منابع تاریخی تدوین گردیده، موضوع اساطیر مرگ در دو مبحث کلی یعنی: اسطوره و اهمیت جایگاه آن در هند و اساطیر مرگ در این سرزمین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

هدف تحقیق

هدف از انجام این پژوهش معرفی باورهای مربوط به مرگ در میان هندویان و نقش اساطیری خدایان هندو در این زمینه است. این پژوهش به بررسی اساطیر و باورهای مربوط به مرگ در هند پرداخته است.

سوالات تحقیق

مهم‌ترین سؤالاتی که در این زمینه مطرح گردید، بدین قرار است:

- اسطوره‌ها در هند چه جایگاهی دارند؟
- چه باورهایی در زمینه مرگ در سرزمین هند رایج است؟
- مهم‌ترین افراد اسطوره‌ای مرتبط با موضوع مرگ در هند، چه کسانی هستند؟

پیشینه تحقیق

در بررسی به عمل آمده، پژوهشی مشابه در این زمینه مشاهده نشد و مشخص گردید که در اکثر تحقیق‌های صورت گرفته در مورد اسطوره‌ها و باورهای مربوط به مرگ در تمدن هند، بیش‌تر به باورهای مذهبی رایج در این زمینه پرداخته شده و موضوع اساطیر هندی مرتبط با مرگ، به طور خاص و مجزا مورد بررسی قرار نگرفته است. برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام شده در این عرصه که موضوع اساطیر یا مرگ را در میان هندوان مورد توجه قرار داده‌اند عبارتند از: ایونس (۱۳۸۱)، در کتاب "شناخت اساطیر هند" به صورت کلی اساطیر هند را مورد بررسی قرار داده است. کمبل (۱۳۸۹)، در کتاب "اساطیر مشرق زمین" در این کتاب کمبل جایگاه و سیر تطور اندیشه آدمی را نشان می‌دهد. شایگان (۱۳۸۹)، در کتاب "ادیان و مکاتب فلسفی هند" به شرح ادیان و مکتب‌های فلسفی هند و تاریخ تطور آن از دوره ودایی تا عصر حاضر پرداخته است. عبدالحسین لطیفی (۱۳۹۳) در مقاله خود تحت عنوان "آداب و شعائر مربوط به مرگ در دین هندوی"، مسئله مرگ و مراسم آن از بُعد آئینی را بررسی می‌کند. فریده وجدانی (۱۳۹۰) در مقاله ای، تحت عنوان "سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو"، به مرگ هراسی و مرگ گریزی در شعر حکیم فردوسی و برخورد متعادل ناصر خسرو با آن پرداخته است. جهت گشوده شدن بحث ابتدا ضروری است تا به جایگاه اساطیر در میان هندوان و نوع نگاه اساطیری آن‌ها به زندگی و مرگ بپردازیم:

۱) اسطوره و اهمیت و جایگاه آن در هند

پیش از پرداختن به جایگاه اسطوره در هند، به جهت گشوده شدن بحث، به تعریف اسطوره و ویژگی‌های آن پرداخته می‌شود: تعاریف متفاوت و متعددی از اسطوره وجود دارد. اما ویژگی مشترک همه‌ی این تعاریف‌ها، تأکید بر کارکرد تاریخی و واقعیت اسطوره‌هاست (شایگان، ۱۳۹۰: ۱۶). (رضایی، ۱۳۸۴: ۲۶). که در زمانی ازلی رخ داده و به گونه‌ای نمادین به ما می‌گوید که چگونه چیزها پدید آمده، هستی یافته و یا از میان خواهند رفت. اسطوره بینش شهودی جوامع ابتدایی و تفسیر آن‌ها از جهان است که هر چند در ردیف حماسه، افسانه و قصه‌های پریان قرار می‌گیرد اما با آن‌ها تفاوت دارد (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴-۱۳). اسطوره الگویی از باورهاست که به زندگی معنا می‌دهد (بیرلین، ۱۳۹۱: ۱۱-۹).

طبق این تعاریف، هر چند ساختار اسطوره‌ها از نوعی بیان داستانی برخوردار است، اما در بسیاری از مواقع بیانگر روایت‌هایی واقعی نیز هست. مثل اسطوره آفرینش کیهان که وجود عالم

خود واقعیت آن را اثبات می‌کند و اسطوره مرگ که میرایی و مرگ انسان اثبات کننده آن است (ایلیاده، ۱۳۹۲: ۱۵). محتوای اسطوره‌ها، اغلب مربوط به بعضی کارویژه‌های اجتماعی خاص می‌شوند و با بررسی محتوای برخی از آن‌ها معلوم می‌شود که اسطوره داستانی نیست که فقط برای داستان‌گویی نقل شود، بلکه داستانی است که بعضی خصایص جامعه‌ای را که اسطوره بدان تعلق دارد گزارش می‌کند. اسطوره توضیح می‌دهد که چرا در آن جامعه بعضی آیین‌ها معمول بوده و در بسیاری از موارد، منشأ قانون، توت‌ها و طبقه حاکم و ساختار اجتماعی را توجیه می‌کند. اسطوره گزارش داد و ستد میان خدایان و بشر و یا تعریف تکامل بعضی پدیده‌های طبیعی است (ستاری، ۱۳۹۰: ۱۰۱). همچنین اسطوره آشکار می‌سازد که دنیا، انسان و حیات منشأیی فوق طبیعی دارند و این سرگذشت؛ پرمعنی، آموزنده و بسان سرمشق است. برونیسلاو مالینوسکی بر آن است که اسطوره واقعیتی اصیل را زنده می‌کند و برآورنده نیاز عمیق دینی است. اسطوره با گرایش‌های اخلاقی و احکام اجتماعی مطابقت داشته و جوابگوی آن‌ها است. به طوری که می‌توان اسطوره را تلاشی در جهت حفظ اصول اخلاقی و حاکمیت آن‌ها در جامعه دانست. اثر بخشی مراسم و تشریفات آیینی بخش دیگری از کارکرد اسطوره است. گستردگی باورهای اسطوره‌ای سبب گردیده که در طی اعصار، اسطوره به عنصری اساسی در تمدن انسانی تبدیل شود. و از این رو نمی‌توان آن را افسانه‌سازی و قصه‌پردازی بیهوده دانست (ایلیاده، ۱۳۹۲: ۲۸). هر چند پدید آورندگان اساطیر به خیالی بودنشان آگاه بودند، اما بررسی ساختار اسطوره‌ها حاکی از آن است که، آن‌ها در ساختن و پردازش این اسطوره‌ها، اهدافی بسیار بزرگ‌تر و مقدس‌تر از اهدافی را دنبال می‌کردند که افسانه‌سرایان از ساختن افسانه دارند. مضامین نهفته در اسطوره که برای پاسخگویی به نیازهای روحی و روانی انسان ساخته شده به کلی از افسانه که نوعی سرگرمی به حساب می‌آید جداست. اسطوره توجیه پدیده‌هاست در حالی که افسانه خیال‌پردازی محض بوده و هیچگاه مرجع ایمان هیچ ملتی نبوده است (رضایی، ۱۳۸۴: ۳۶). بررسی اسطوره‌ها در جوامع بدوی نشانگر آن است که؛ در این جوامع که اسطوره به صورت زنده و خود جوش حضور داشته و مراد از آن، فقط داستانی که نقل می‌شود نیست. بلکه واقعیتی زنده و در کار است یعنی؛ حقیقتی حی و حاضر که افراد جامعه آن را باور دارند. حقیقتی که در کهن‌ترین ادوار ظهور کرده و از همان دوران تا کنون همچنان بر جهان و مقدرات انسان اثر می‌گذارد. از این رو شناخت آن‌ها نه تنها موضوع اعمال آیینی و مرسوم است، بلکه به انسان می‌آموزد که چگونه باید آن آیین‌ها را برپا کند (ایلیاده و دیگران، ۱۳۸۸: ۹-۸). بر خلاف قصه‌های قومی متداول در این جوامع که فقط در حد سرگرمی هستند، اسطوره کارکردی

معنوی دارد. در هند درباره این مراتب دوگانه‌ی اسطوره و اندیشه قومی تقسیم‌بندی زیبایی وجود دارد. وجه قومی «دزی» نامیده می‌شود که به معنای ولایتی است و با جامعه‌ی خود شخص سر و کار دارد. این بخش برای جوانان است. از این طریق افراد جوان وارد جامعه شده و یاد می‌گیرند هیولاها را بکشند. اما نوعی مثل ابتدایی نیز وجود دارد که نام سانسکریت آن «مارگا» به معنی راه بوده و آزمونی است که به خود شما باز می‌گردد. درهم تنیدگی اسطوره با زندگی مردم هند، به اندازه‌ای است که می‌توان گفت؛ جامعه به افراد می‌آموزد که اسطوره‌ها چه هستند و سپس آن‌ها را چنان فارغ می‌کند که در مراقبه‌هایشان می‌توانند راه را مستقیماً دنبال کنند (کمبل، ۱۳۹۲: ۹۶). بنا بر نظر جوزف کمبل، فیلسوف و اسطوره‌شناس آمریکایی، دریافت بزرگ اوپانیشادهای هندی از فلسفه حیات، همه‌ی خدایان بهشت و جهنم را در درون انسان می‌داند. اسطوره‌های هندی، رویاها و حوادث بزرگ شده‌ی آن‌ها. تجلیات انگاره‌ای شکل انرژی‌های بدن در کشمکش با یکدیگر (کمبل، ۱۳۹۲: ۷۲). افسانه‌ها و داستان‌های ژرف و خردمندانه هندوان که در قالب حکایت بیان شده‌اند، اشاره‌های صریح و نافذی نیز به اسرار ازلی دارند. موضوع مرگ و اساطیر مربوط به آن، بخشی از این گنجینه‌ی خرد است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود:

۲) اساطیر مرگ در فلسفه‌ی هندی

مرگ در اساطیر هندی به معنای نابودی نیست چرا که هر مردن، آغازی دوباره را به دنبال دارد به طوری که حتی خدایان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. اسطوره‌های مرگ که به تبیین این مسأله در تفکر هندیان می‌پردازند، گستردگی قابل ملاحظه‌ای دارند و آفرینش جهان نیز با مرگ و زاده شدن‌های پی در پی در ارتباط است.

۲-۱) اندیشه مرگ در فلسفه هند

مبحث اساسی در فلسفه‌ی هندی که به افسانه شبیه است، آفرینش این جهان بوسیله «خود قربانی» کردن رب‌النوع است. در این عمل رب‌النوع جهانی می‌شود که در پایان دوباره خود به رب‌النوع باز می‌گردد. این عمل خلاقه‌ی خدایی «لیلا» یعنی نمایش خدا نامیده می‌شود و به نظر می‌رسد مراد از آن، نشان دادن جهان به مثابه صحنه‌ی نمایش الهی است. در این حادثه، برهمن یعنی حقیقت مطلق، خود را به شکل این جهان در می‌آورد و این فتح نمایان را با قدرت خلاقه‌ی خود که معنی اصلی «مایا» است انجام می‌دهد. درک این قدرت خلاقه، کلید دستیابی به حقیقت است به طوری که انسان تا زمانی که شکل‌های بسیار زیاد لیلای خدایی را بدون درک وحدت برهمنی که در برگرفته‌ی همه این شکل‌هاست با حقیقت اشتباه کند، در طلسم «مایا» گرفتار است (کاپرا، ۱۳۸۵:

۹۴). حجاب مایا یا توهم در بسیاری از روایات هندی باعث می‌شود که انسان خاستگاه و هدف راستین خود را به یاد نیاورد و فراموشی سرچشمه‌ی خویش، به منزله هبوط در ظلمت و مرگ است (اسماعیل پور، ۱۳۹۱: ۷۰).

تولد و مرگ چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، بحثی مهم در فلسفه هندی است. واژه‌های سانسکریت «جانما و یودپاتی» اسرار تولد و مرگ را توضیح می‌دهند. «جانما» یعنی قبلاً پشت پرده‌ای پنهان بوده‌ای و اکنون به جهانی وارد شده‌ای. «یودپاتی» یعنی این‌که قبلاً به صورت دانه‌ای وجود داشته‌ای و اکنون به جلوه‌ی گیاهی درآمده‌ای (کامات، ۱۳۹۱: ۲۱). این عبارت‌های ساده و زیبا، تنها عبارات به‌کار رفته در مورد، تغییر کالبدی انسان در فلسفه هند نیست. دیدگاهی در هند وجود دارد که معتقد است؛ انسانها درگیر در چرخه‌ی بی‌پایانی از مرگ و تولد دوباره هستند. این چرخه که «سمسره یا سامسارا» نامیده می‌شود، نوعی بیان رمزی از دامی است که آدمی در آن گرفتار آمده است. بنابر این نگرش کسانی که در طول عمر کارهای خیر انجام داده‌اند، پس از مرگ راه نیاکان را در پیش می‌گیرند. روح در این مسیر، پس از عبور از آتش به ماه می‌رسد و تا زمانی که آثار اعمال او برجاست در آنجا می‌ماند. این توقف تا هنگامی است که از طریق باد و باران و بذر به زمین باز می‌گردد و دوباره از طریق غذا وارد بطن مادر شده، بار دیگر زاده می‌شود. اما کسانی هم هستند که با در پیش گرفتن راه زهد و ایمان، پس از مرگ به راه خدایان می‌روند. این افراد بعد از گذر از شعله به برهنه رسیده و دیگر به جهان باز نمی‌گردند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در باور هندوان، اعتقاد به تناسخ راهی برای گریز از مرگ است (همان: ۱۸۳-۱۸۴). اندیشه‌ی گریز از زمان و گسستن از بند باز پیدایی‌های مکرر و پیوستن به حیات واقعی از آرزوهای دیرینه در فلسفه هندی بوده و تمام همت اندیشمندان هندی مصروف این امر گردیده که آدمی را از بند سامسارا یا چرخ زایش دوباره که به علت کارما یعنی آثار اعمال پیشین، به گردش در آمده است برهاند و بدین ترتیب او را به ساحل آرامش ابدی هدایت کنند (شایگان، ۱۳۹۲: ۱۵۱). رسیدن به این آرامش تنها با خاموش کردن چراغ آرزو در اعماق وجود آدمی امکان می‌یابد. چرا که آرزو انگیزه‌ای برای تولد دوباره‌ی انسان است. انسان‌ها جسم فانی خود را با آرزوهای بسیار در ضمیر پنهان ترک می‌کنند و همان آرزوها موجب آمدن پی در پی آنان به صحنه‌ی زندگی می‌شود (کامات، ۱۳۹۱: ۲۲). نتایج اعمال انسان در لحظه مرگ به صورت دانه‌هایی باقی می‌مانند. این دانه‌ها پرورش می‌یابند و زندگی دوباره‌ی انسان را شکل می‌دهند. ریشه‌ی زایش دوباره، تمایل روح جهت انجام دادن کارهاست. میل هرآن‌گونه که باشد، اراده نیز بدان گونه است. یعنی ما افعال را هشیارانه و بنابر

اراده‌ی شخصی خود انجام می‌دهیم. کرداری که مرتکب می‌شویم نیز متناسب با نیت و میلی است که داشته‌ایم. در نتیجه می‌توان گفت؛ بازپیدایی دوباره در گردونه‌ی مرگ و حیات، کرداری است که هوشیارانه صورت پذیرفته است. یعنی هرگاه روح متمایل به انجام دادن اعمال باشد محصول آن را درو کرده و دیگر بار به این جهان باز می‌گردد تا کارهای نویی را صورت دهد (شایگان، ۱۳۸۹: ۱۱۴). کسی که از دریای سامسارا می‌گذرد با ترک آرزوها و خواست‌های انسانی، مانند خورشیدی جاودانه می‌شود. زیرا در دنیای ابدی «برهمن» خورشید نه طلوع می‌کند، نه غروب و در مرکزی ابدی قرار دارد. با این نگرش، ملاحظه می‌شود که اولیای اوپانیشادها بجای آن‌که آرزوی تولد دوباره و خوب را در سر بپروراندند، از کل فرآیند سمسره اظهار تأسف کرده و به امید زندگی بهتر پس از مرگ، در پی نجات «مکشه یا موکشا» از چرخه‌ی مرگ و حیات بودند (چایدستر، ۱۳۸۰: ۱۶۸). روایتی مشهور از زندگی بودا، بیانگر تلاش او برای رهایی از چرخه‌ی مرگ و حیات است. بنا بر این روایت، سیدارتا گوتاما برای رسیدن به هدف خویش یعنی روشنی‌دگی، زیر درختی نشست و تصمیم گرفت از جای خود برنخیزد مگر آنکه به روشنایی نجات‌بخش دست یابد. در حالی که او غرق در سکوت و تأمل بود «مارا»، اهریمن پلید مرگ، بر وی ظاهر شد. مارا کوشید با لذت‌های دنیوی بودا را وسوسه کند. سیدارتا آن شب با اهریمن مرگ کلنجار رفت و سرانجام مرگ را مغلوب کرده و به روشن‌شدگی دست یافت (چایدستر، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۶). بدین ترتیب بودا نشان داد که غلبه بر مرگ تنها به واسطه رو به رو شدن آگاهانه با آن امکان‌پذیر است و شخص با ترک لذت‌های دنیوی قادر به رسیدن به نیروانا است. پیوستن به «نیروانا» یا دست یافتن به موکشا نیز تنها راه رهایی از گردونه تناسخ است. این کلمه به خاموشی و آرامش روحی و در اصطلاح به چیزی همچون «فناء فی الله» دلالت دارد (توفیقی، ۱۳۸۹: ۳۷). مردن در این جهان نیز با تصمیم و اراده خدایان در ارتباط است. بنابر اساطیر یمه، خدای مرگ در آیین هندو، کتابی دارد که کتاب بزرگ سرنوشت است. در این کتاب طول زندگی و چگونگی سرنوشت هر انسانی ثبت شده و هر وقت زمان مرگ وی فرا می‌رسد، یمه فرستادگان خود را برای فراخواندن او به قلمرو مردگان اعزام می‌دارد. گاهی یمه خود نیز به این امر اقدام می‌کند. وی بدین منظور بر گاوی نشسته و قربانیان خود را با کمندی به بند آورده، به قلمرو مرگ می‌کشاند (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۳۳). باور هندوان به دنیای پس از مرگ، در آیین مرده‌سوزی نیز مشهود است. به عقیده مردم هند، آتش نیک و بد مردگان را از هم مجزا می‌کند. به این ترتیب آنچه بد و ناکامل است، می‌سوزد و خاکستر می‌شود و آنچه پاک و بی‌عیب است به بالا صعود می‌کند. برای دستیابی به جایگاهی بهتر پس از مرگ،

بازماندگان متوفی به خواندن دعا و نیایش می‌پردازند و از خدای مرگ می‌خواهند که به مرده مکانی مناسب در میان نیاکان اعطا کند (رضایی، ۱۳۸۴: ۲۶۶-۲۶۵). این آیین اگرچه بر تطهیر بدن متوفی با آتش استوار است، اما نوعی آیین قربانی نیز به حساب آمده مرده سوخته شده به «آگنی» خداوند آتش پیشکش می‌شود. علاوه بر آگنی، مارا و یمه که تا اینجا از آن‌ها ذکر شد، خدایان متعدد دیگری نیز در آیین هندو حضور دارند که نقش مؤثری را در فرآیند زندگی و مرگ ایفا می‌کنند. نقش آفرینی این خدایان در عرصه‌ی حیات، آمیخته با افسانه‌های عجیبی است که بر حضور اسطوره‌ای آن‌ها تأکید دارد. در ادامه برخی از مهم‌ترین خدایان اسطوره‌ای مرگ همرا با نقش-آفرینی‌هایشان در این عرصه معرفی می‌گردند:

۲-۲) اسطوره‌های مرگ

بررسی اولین اسطوره‌های آفرینش حاکی از پیوستگی تولد و مرگ با یکدیگر است. در میان دهکده‌های جنگلی مناطق استوایی که از آفریقا به سوی شرق گسترش یافته و مناطق وسیعی از هند، آسیای جنوب شرقی و اقیانوسیه تا برزیل را در برمی‌گیرد، سنتی رایج است که در آن نور و ظلمت در یک سایه بازی با هم می‌رقصند. این سنت که بازمانده ی آیین‌های کهن این سرزمین-هاست، یادآور دورانی است که در آن نه مرگ بود و نه زندگی. اما با وقوع یک قتل این دوران پایان یافت. بدن قربانی تکه تکه گردیده و به خاک سپرده شد. آنگاه گیاهان خوراکی از این تکه-های مدفون سر بر کشیدند و روی بدن همه ی کسانی که از این گیاهان خوردند، اندام‌های تولید مثل ظاهر گشت. بدین ترتیب مرگ که خود از طریق قتل به جهان پا نهاده بود، با ضد خود یعنی تولد روبرو گشت و پدیده‌ای به نام زندگی سیر پایان ناپذیر خویش را آغاز کرد (کمبل، ۱۳۸۹: ۱۶). در روایتی دیگر، خلقت جهان پیامد یک مرگ در دوران‌های آغازین است. خدایان، خدای انسان‌گون یعنی «پروشه» را قربانی می‌کنند تا جهان را از آن بسازند. از این قربانی چهار طبقه‌ی سنتی جامعه‌ی هند ساخته می‌شود بدین ترتیب که ازدهان پروشه، روحانیون، از بازوانش جنگجویان، از ران‌هایش سوداگران و از پاهایش کارگران به وجود آمدند. یعنی خلقت در کشتاری آیینی، در مرگ و از هم گسیختگی انسان کیهانی یعنی «پروشه» تکوین یافت. در بسیاری از موارد نیز آیین مرگ، تأکیدی بر خود بسندگی زندگی و حیات است. چنان‌که بنا بر یک اسطوره‌ی هندی، خدای بزرگ شیوا که کل کاینات چیزی جز رقص او نیست، الهه پرواتی، دختر شاه کوهستان، را به همسری برمی‌گزیند. در این هنگام هیولایی نزد او می‌آید و می‌گوید: می‌خواهم همسر تو معشوقه‌ام باشد. شیوا یکی از سه چشم خود را می‌گشاید و زبانه‌ای از آذرخش پدید می‌آید. از این

زبان، هیولای دیگری پدیدار می‌شود که لاغر است. هیولای اول با نگاه به وی، متوجه می‌شود که هیولای لاغر در صدد خوردن اوست. لذا چاره‌ای اندیشیده و به شیوا می‌گوید: من خود را به مرحمت تو می‌سپارم. شیوا نیز عذر او را پذیرفته و می‌گوید: من رحمت می‌آورم، هیولای لاغر او را نخور. هیولای لاغر می‌گوید: بسیار خوب، پس چه کنم؟ تو مرا گرسنه کردی تا او را بخورم. شیوا می‌گوید: بسیار خوب، خودت را بخور. در پی این فرمان، هیولای لاغر شروع به خوردن خویشتن از پاهای خود می‌کند و تا جایی ادامه می‌دهد که چیزی جز صورتش باقی نمی‌ماند. شیوا به صورت او نگاه کرده و می‌گوید: من درباره اینکه زندگی چیست هرگز تظاهری بزرگ‌تر از این ندیده‌ام. من تو را «کرتی موخا» به معنی چهره‌ی افتخار می‌نامم. این نقاب یا چهره‌ی افتخار بر سر در معابد شیوا و نیز بودا قرار دارد (کمبل، ۱۳۹۲: ۱۰۹-۱۰۸).

این داستان تمثیلی از تغذیه زندگی از خود زندگی است. نقش آفرینی خدایان در پدیده مرگ که اکثر اوقات به آن‌ها چهره‌ای مهیب و دهشتناک می‌بخشد، با جایگاه و موقعیت خدایان ارتباط مستقیمی دارد. قدرت‌طلبی خدایان در قلمرو خویش، سرچشمه بسیاری از منازعات و جنگ‌هاست که در ادامه به شرح تعدادی از آن‌ها پرداخته می‌شود:

۲-۲-۱) شیوا

شیوا یکی از قدیمی‌ترین رب‌النوع‌های هندی است. وی خدای آفریننده، نگهدار آسمان و زمین، نابود کننده‌ی اهریمنان، بخشنده گناهان و زیاد کننده‌ی روزیست. نقش‌های متعدد و متنوع شیوا در میان خدایان برتری‌های قابل ملاحظه‌ای را برای وی به ارمغان آورده است. اما یکی از مهم‌ترین و مشهورترین مظاهر وی، «ناتاراجا» یعنی پادشاه رقاصان است.

شیوا به عنوان رقاص کیهانی رب‌النوع آفرینش و نابودی است که از طریق رقصش توازن بی‌پایان جهان را حفظ می‌کند (کاپرا، ۱۳۸۵: ۹۶). شیوا در این مظهر خویش، یعنی رقاص کیهانی، پنج قدرت متعال را بازگو می‌کند یعنی آفریننده، ویران کننده، نگهدارنده‌ی کاینات، اعطا کننده‌ی رحمت و عامل تأیید و افشای حقیقت. همان‌طور که در آغاز، چرخه‌ای از آفرینش جهان با رقص او هستی می‌یابد، در پایان نیز با رقص ویرانی خود جهان را خاکستر می‌کند (دالاپیکولا، ۱۳۹۰: ۱۵). به دلیل اینکه شیوا دایما برای ویرانی و نابودی جهان‌هایی که کثرت بر آن‌ها حکم فرماست اقدام می‌کند، این امکان را نیز فراهم می‌آورد که جهان دایماً آفریده و باز آفرینی شود. بدین ترتیب شیوا امکان انجام بازسازی یا نوسازی

دائم آفرینش را فراهم می‌آورد (عبدلی و گرکنی، ۱۳۹۲: ۸۵).

۲-۲-۲) ویشنو

دومین ایزد از ایزدان بزرگ هندو که با برهما و شیوا، تثلیث آیین هندویی «تریمورتی» را تشکیل می‌دهند. این ایزد توانایی آن را دارد که در دوره‌های مختلف به صورت‌های متفاوتی تجلی یابد. یکی از این تجلیات، ظاهر شدن به هیأت رودری یا شخصیت ویرانگر شیوا است که تصمیم می‌گیرد جهان را به آتش کشد. این آتش سوزی با یک سیل و دورانی از سکون و باززایی دنبال می‌شود. بدین شرح که؛ در پایان یکی از دوره‌های برهمایی، قحط سالی هولناکی پدید می‌آید و همه‌ی موجودات جان می‌سپارند. ویشنو در هیأت رودری ویرانگر هبوط می‌کند. سپس وارد هفت پرتو خورشید شده و همه‌ی آبهای زمین را چنان می‌خورد که زمین خشک می‌شود. هفت پرتو خورشید بر اثر رطوبت به هفت خورشید تبدیل می‌شوند که نورشان هر سه جهان را می‌سوزاند. در نتیجه‌ی آن، زمین به پوست یک لاک پشت شباهت پیدا می‌کند. ویشنو پس از سوزاندن جهان در هیأت رودری، از بازدم خود ابرهایی بیرون می‌دهد که می‌غرند و آذرخش پرتاب می‌کنند. این ابرها به مدت یک‌صد سال با فرو ریختن رودها، آتش هولناک را خاموش می‌کنند به طوری که کل جهان را آب فرا می‌گیرد. جهان در تاریکی فرو می‌رود و هیچ موجود جان‌دار و بی‌جان وجود ندارد. پس از این واقعه، ویشنو دیگر بار در هیأت برهما بیدار شده و کاینات را از نو خلق می‌کند (دالاییکو، ۱۳۹۰: ۷۱-۷۰).

تصویر شماره ۱- ویشنو بر چنبره‌ی ششا، تندیس معاصر از یکی از معابد هند. مأخذ: (ذکرگو، ۱۳۹۱: ۵)



پیوستگی وجود ویشنو با نور و روشنایی، حضور هستی‌بخش او را همواره در کاینات ایجاب می‌کند. چنانکه با به اوج رسیدن خشم شیوا و فرو رفتن جهان در قعر نابودی در انتهای هر دوره از ادوار بی‌شمار هستی، ششا مار کیهانی، هستی را خواهد بلعید و ویشنو نیز بر چنبره‌ی او خواهد خفت و جهان را از حضور نورانی خود محروم خواهد ساخت. وی تا آغاز دوره‌ای دیگر همچنان در خواب خواهد بود. در دوران خواب ویشنو، ظلمت بیکران در عالم فراگیر خواهد شد. این جوهره در ذات خود به سر خواهد برد تا ویشنو دوباره برخیزد و جهان را یکبار دیگر در مایا تخیل کند (ذکرگو، ۱۳۹۱: ۲۳). حلقه‌های این مار غول آسا که آن را «پایان‌ناپذیر» نیز گفته‌اند، همانا ادوار پی در پی آفرینش و انحلال عالم است. کلمه «ششا» به معنی «آثار» و «بقایا» است که مقصود از آن بقایای آفرینش‌های پیشین نیز است (شایگان، ۱۳۸۹: ۲۶۵)، (تصویر شماره ۱). حضور نورانی ویشنو محدود به عالم نمی‌شود، بلکه اعماق فکر و اندیشه‌ی آدمیان را نیز درمی‌نوردد. افسانه‌ای وجود دارد که در آن، ویشنو با اهریمنی به نام «هرن کشیپو» به نبرد بر می‌خیزد. در این افسانه هرن کیشو نماد اهریمن جهل و نادانی و دیو تعصب و تاریکی است که مانع عبادت فرزند خویش می‌شود (شایگان، ۱۳۸۹: ۲۶۸). برطبق آنچه در افسانه آمده است:

ویشنو در چهارمین تجلی خود برای رهایی جهان از ستم و تهاجم اهریمنی به نام شهریار «هی رانیا کشیپ» اقدام می‌کند. این اهریمن با اغوای برهما روین تن شده بود و هیچ کس را چه از خدایان و چه از انسان‌ها، یارای کشتن او نبود (دادور، ۱۳۹۰: ۲۵۹-۲۵۸). بنابر این اهریمن با اتکا به آسیب-ناپذیری خود، نیایش خدایان را ترک گفته و خویشتن را برتر از همه و درخور نیایش خواند. اما



پسر وی به نام «پراهلاد» که به ویشنو مهر می‌ورزید، با وجود آزار پدر از نیایش ویشنو چشم نمی‌پوشید. در آستانه شیبی اهریمن از سخن پسر که ویشنو را همه جا حاضر می‌دانست خشمگین شد. در حالی که به ستون کاخ خویش اشاره می‌کرد گفت: آیا ویشنو در این ستون نیز هست؟ و پراهلاد پاسخ

تصویر شماره ۲- ویشنو در هیات «ناراسینه» با دوازده دست «هرن کشیپو» را از هم می‌درد. ماخذ: (دالاپیکولا، ۱۳۸۵: ۹۰)

داد بی شک چنین است. اهریمن با لگد بر ستون کوبید اما ستون به حرکت درآمده و از درون آن ویشنو به هیات «ناراسینهه» یا موجودی نیمه انسان و نیمه شیر متجلی شد (تصویر شماره ۲)، (ایونس، ۱۳۸۱: ۸۵). ناراسینهه با چشمانی چون طلای مذاب، چهره‌ای شاهانه با موهای سیخ شده، دندانهایی هولناک، زبانی به تیزی یک تیغ و همانند یک شمشیر، ابروهای هراس‌آور، دهانی عمیق و تاریک و آرواره‌های گشوده با صدها دست، هرن کشیو را به چنگ گرفت، روی پاهای خود خواباند و او را از هم درید. بدین‌سان در شرایطی که نه درون کاخ بود و نه در بیرون کاخ در زمانی که نه روز بود و نه شب و توسط کشته‌ای که نه انسان بود، نه حیوان و نه خدا تکه تکه شد (دالاپیکولا، ۱۳۹۰: ۸۹). این سرانجام هرن کشیو به عنوان نماد جهل و نادانی بود.

۲-۲-۳) کالی

کالی یا کالیکا، ایزد بانوی مرگ و ویرانی در آیین هندو است. وی به عنوان همسر ایزد شیوا نیز شناخته می‌شود. این الهه‌ی بزرگ جلوه‌های بی‌شماری دارد، وی تغذیه کننده، بخشنده، نگهدارنده و از طرفی ترسناک، بدکنش و ویرانگر است. کالی به عنوان همسر ایزد شیوا نیز شناخته می‌شود. امروزه هندوان وی را ایزد بانوی زمان و دگرگونی می‌دانند. کالی از ایزد بانوان توده‌ی مردم است که همچون نیروی مادری جهان ظاهر می‌شود. وی دارای چهره‌ای هراس‌انگیز بوده و به صورت غولی با سر اسب مجسم می‌شود که عصر کالی یوگا را خاتمه داده و شریران را از بین می‌برد (عبدلی و گرکنی، ۱۳۹۲: ۸۲-۸۱).



تصویر شماره ۳- الهه ی کالی با موهایی آشفته و زبانی آویزان. ماخذ (دالاپیکولا، ۱۳۸۵: ۱۶)

کالی در تجلی ترسناک و ویرانگرش با زبانی آویزان، موهایی ژولیده و چشمانی وق زده تصویر می‌شود که بیانگر ناپایداری زندگی انسان است (دالاپیکو، ۱۳۹۰: ۱۷-۱۶). او دارای پوستی سیاه، دندانهایی بلند و سیمایی وحشت‌بار و آلوده به خون است و همچون شیوا، سه چشم دارد. کالی چهار دست دارد وی با دستی سلاح و با دستی دیگر سر خون‌چکان یم غول را بدست گرفته است. دو دست دیگر خویش را نیز برای تبرک نیایش کنندگان برافراشته است (تصویر شماره ۳).

الهه کالی در تصاویر و تندیس‌ها عریان بوده، با آرایه‌هایی همچون گوشواره‌ای از کودکان، گردنبندی از ماران، گردنبندی دیگر از جمجمه‌ها، گردنبندی از سر پسران خویش و کمربندی که از آن دست‌های اهریمنان آویزان است، زینت داده می‌شود. نیایش این الهه با کشتن قربانی -دریک مورد قربانی انسانی- انجام می‌شود. در روایتی کالی عطش خون آشامی‌اش را با کشتن اهریمنی به- نام «راکتاویر» فرو می‌نشانند. برهما به راکتاویر این موهبت را عطا کرده بود که با چکیدن هر قطره از خونس بر زمین، از آن قطره هزار راکتاویر پدیدار شود. از این‌رو، تنها راه نابودی او آن بود که کالی پس از کشتن او، تمام خونس را بمکد و کالی نیز چنین کرد. به این دلیل در بسیاری از تندیس‌ها کالی با زبانی بیرون آمده و دهانی خون‌چکان دیده می‌شود. قدرت ویرانگری و خون‌ریزی کالی چنان وسیع است که وقتی شور کور او به ویرانگری متمایل می‌شود هیچ چیز نمی‌تواند او را از ویرانگری باز دارد. افسانه‌ای در این باره وجود دارد بدین شرح که؛ یکبار شیوا برای جلوگیری از کشته شدن اهریمنان ناچار شد خود در میان اهریمنان قرار گیرد تا به هنگام رقص پیروزی کالی بر لاشه‌ی اهریمنان از نابودی کامل آنان جلوگیری کند (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۷۱).

۲-۲-۴ ایندرا

ایندرا خدای توفان و پدید آورنده‌ی رعد است. او را می‌توان نیروی متحرک زندگی نیز نامید. ایندرا اگرچه دارای سرشتی خشن است اما بزرگ‌ترین دشمن وریتره در حمایت از خدایان و انسان‌ها است (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۷). یکی از ارزنده‌ترین شاهکارهای او کشتن وریترا یا اژدهای قحط‌سالی است. ماری اهریمنی که با ایزدان به دشمنی برخاسته و آب‌های زمین را فرو بلعید. ایندرا پادشاه سلحشور خدایان برای نابودی این اژدها و نجات آب‌ها سپاهی آراسته و به وریترا حمله برد. اما حاصل این جنگ شکستی سخت بود. شرط وریترا برای رهایی ایندرا این بود که پادشاه خدایان سوگند یاد کند که هیچگاه، نه روز و نه شب، با هیچ سلاحی اعم از فلز یا چوب و سنگ، و هیچ ابزار خشک یا تری به او حمله نکند. ایندرا برای رهایی سوگند خورد اما با این سوگند، وضعیت ایزدان در حالتی بحرانی قرار گرفت. سرانجام گره کار بدست ویشنو گشوده شد. به تدبیر ویشنو در

وقتی از روز که هوا گرگ و میش بود (نه صبح و نه شب) ایندرا سلاح آسمانی خود (آذرخش) که از چوب و فلز و سنگ نبود را در لفافی از (کف) که نه خشک بود و نه تر پیچیده و به وریترا حمله برد. با قتل وریترا آب‌های آسمانی آزاد گشت (ذکرگو، ۱۳۹۱: ۲۳). منظور از احتکار آب‌های هستی بخش حیات، اشاره به دگرگونی تعادل جهان است و ایندرا که نیروی متحرک زندگی است نظام بر باد رفته را استوار می‌سازد (شایگان، ۱۳۸۹: ۶۶).

۲-۲-۵) رودرا

رودرا از خدایان ریگ وداست که نامش در هاله‌ای از غضب می‌درخشد. کلمه‌ی رودرا به معنی کشنده و فریاد زننده است. رودرا خدای طوفان‌های مخوف، زمان و رب‌النوع مرگ است. او دود سیاهی است که از سوختن هیزم‌ها برمی‌خیزد. وی خونخوار و خشمگین بوده، حرکاتش زمین را به نابودی می‌کشاند. اما تناقض‌هایی در شخصیت وی دیده می‌شود به طوری که رودرا در عین حال که دستور ابتلا به بیماری‌ها را صادر می‌کند، شفا دهنده نیز هست. وی در بخش دیگری از زندگی اساطیری خود، به جلوه‌ای از شیوا تبدیل می‌شود. به نظر می‌رسد این هویت جدید برای تعادل بخشیدن به وجود مخوف او پدید آمده باشد (دادور، ۱۳۹۰: ۳۵). قدرت رودرا بر ضد همه‌ی تباهی‌ها به کار می‌افتد و از آنجا که او هیچ نقص و درنگ و تردیدی را تحمل نمی‌کند، یکی از وحشتناک‌ترین خدایان و تنها خدایی است که ریشی‌های ودایی واقعاً از او در هراس‌اند (عبدلی و گرکنی، ۱۳۹۲: ۸۲).

۲-۲-۶) دوی یا مهادوی

دوی یا مهادوی (خدایانوی بزرگ) یکی از قدرتمندترین خدایانوان است که از نام‌های متفاوتی برخوردار بوده و متناسب با هر نام، نقش‌های متنوعی را نیز عهده‌دار می‌گردد. از این نظر، وی که همسر شیوا به نام «شاکتی» است، آیینی تمام‌نمای شوهر خویش در داشتن نقش‌های متعدد نیز می‌باشد. ستی، پارواتی، دورگه و کالی تعدادی از نام‌های این خدایانوست. ستی و چارواتی دارای سرشتی ملایم و دورگه و کالی دارای سرشتی تندخو و مرگبار هستند. دوی از آتش کام برهما، ویشنو، شیوا و دیگر خدایان و همچنین آتشی که برای نابودی اهریمنان و به ویژه برای کشتن «مهیسه» ی گاو میش به کار رفته زاده شده است (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۶۶-۱۶۲). مشهورترین نام دوی به عنوان خدا بانویی خشن «دورگه» است، وی در این نقش زنی زیبا اما حسود است که دارای ده دست بوده، سیمایی تهدید کننده دارد و برای کشتن تولد یافته است. در مورد چگونگی تولد وی روایتی افسانه‌ای بدین شرح وجود دارد: اهریمنی به نام مهیسه که هیأتی شبیه به گاو میش داشت، با

انجام ریاضت‌های شدید مورد لطف برهما قرار گرفت و برهما مقرر کرد هیچ کس جز یک زن نتواند او را به قتل برساند. این موضوع همیشه را دچار غرور کرد تا جایی که سهم خدایان از قربانی را دزدیده و به آن‌ها تعرض می‌کرد. تا آنکه خدایان خسته شده و تصمیم گرفتند نیروی خود را برای مقابله با او روی هم بریزند. آتشی از چهره برهما، شعله‌های از پیکر شیوا، نوری خیره کننده از ویشنو و زبانه‌های آتش از آگنی و ایندرو بوجود آمد. حاصل در هم آمیختگی این توده نور الهه‌ای زیبا بود که بعدها به دورگه مشهور شد (دلایپیکولا، ۱۳۹۰: ۶۷). دوی به هنگام زاده شدن بی‌درنگ با سلاح خدایان مسلح و به جنگ «مهمیشه» اعزام شد. وی در این نبرد در هر یک از ده دست خود، یکی از سلاح‌های خدایان را که نماد قدرت آنان است حمل کرد. سلاح‌هایی نظیر؛ دیسک ویشنو، نیزه سه شاخه‌ی شیوا، صدف حلزونی وارونا، شعله آتش آگنی، کمان وایو، ترکش و تیر سوری، عصای آهنین یمه، آذرخش ایندرا، گرز کبرا، حلقه‌ای از ماران ششا، و بیری به عنوان مرکب از هیمالیا. با ورود دوی «دورگه» به قلمرو همیشه، همیشه به سرعت به شکل‌های مختلفی درآمده و با او به نبرد برمی‌خیزد. همیشه به هیأت شیر درآمده و دوی را چنگ می‌زند، سپس در هیأت حیوانی جادویی بنام شربهه ظاهر شده و روی دوی می‌پرد، پس از آن در هیأت گاومیش به دوی حمله کرده و او را با شاخ زخمی می‌کند، ولی سرانجام دوی نیزه سه شاخه‌ی خود را از نیام کشیده و همیشه را از میان برمی‌دارد (دلایپیکولا، ۱۳۹۰: ۶۸). دوی پس از کشتن همیشه به نبرد با اهریمنی دیگر به نام «دورگه» برمی‌خیزد. دورگه اهریمنی است که بر سه جهان تسلط یافته، انجام مراسم مذهبی و خواندن وداها را منسوخ و خدایان و زنان آنان را به نیایش خویش ناچار کرده است. وی همچنین با سلطه بر عناصر طبیعی، مسیر رودها را تغییر داده و نیروی آتش را نابود ساخته است. اقدامات هولناک دورگه، خدایان را به چاره‌جویی وامی‌دارد و خدایان برای رفع این مشکل از شیوا کمک می‌خواهند. شیوا به آن‌ها می‌گوید که از همسر او یاری جویند. در نتیجه دوی به یاری خدایان برمی‌خیزد. وی با ده دست همه‌ی سلاح‌های خود را به‌کار می‌گیرد و در نبردی دشوار بر دورگه غلبه یافته و در پایان نام دورگه را بر خویش می‌نهد (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۶۷).

نتیجه

این بررسی حکایت از آن دارد که موضوع مرگ یکی از مهم‌ترین مباحث در اندیشه‌ی هندویان بوده و در اساطیر آن‌ها نیز بازتاب وسیعی پیدا کرده است. گستردگی اندیشه‌ی مرگ در باور هندوان که همه‌ی پدیده‌های حیات حتی خدایان را نیز در یک فعالیت مداوم با هم پیوند داده است، سبب شکل‌گیری اسطوره‌های متعددی در این مورد گردیده است. اسطوره‌هایی که در آن‌ها مرگ به

معنای نابودی نیست. چرا که هر مردن، آغازی دوباره را به دنبال دارد. در این اسطوره‌ها حیات و آفرینش جهان و انسان نیز با مرگ و زاده شدن‌های پی در پی در ارتباط است. این موضوع که سبب ایجاد درد و رنج فراوانی برای انسان می‌شود، هندویان را به جست‌وجوی یافتن راه حلی خاص برای رهایی از این فرآیند واداشته است. پیوستن به نیروانا مهم‌ترین و تنها راه حل ارائه شده توسط آنان از گردونه تناسخ است که سعادت واقعی آدمی را به همراه دارد.

کتابنامه

- ۱- اسماعیل پور، ابولقاسم، *اسطوره بیان نمادین*، چ ۳، تهران: سروش، ۱۳۹۱.
- ۲- ایلیاده، میرچا و دیگران، *جهان اسطوره شناسی* ۳، ترجمه جلال ستاری، چ ۳، تهران: مرکز، ۱۳۸۸.
- ۳- ایلیاده، میرچا، *چشم‌اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستاری، چ ۳، تهران: توس، ۱۳۹۲.
- ۴- ایونس، ورونیکا، *شناخت اساطیر هند*، ترجمه باجلان فرخی، چ ۲، تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
- ۵- بیرلین، ج.ف، *اسطوره‌های موازی*، ترجمه عباس مخبر، چ ۳، تهران: مرکز، تهران، ۱۳۹۱.
- ۶- توفیقی، حسین، *آشنایی با ادیان بزرگ*، چ ۱۳، تهران: سمت، تهران، ۱۳۸۹.
- ۷- چایدستر، دیوید، *شور جاودانگی*، ترجمه غلامحسین توکلی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۰.
- ۸- دادور، ابولقاسم و منصور، الهام، *درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان*، چ ۲، تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۹۰.
- ۹- دالاییکولا، آنال، *اسطوره‌های هندی*، ترجمه عباس مخبر، چ ۲، تهران: مرکز، ۱۳۹۰.
- ۱۰- ذکرگو، امیر حسین، *مار در هنرهای بودایی و هندویی*، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۹۱.
- ۱۱- رضایی، مهدی، *آفرینش و مرگ در اساطیر*، چ ۲، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
- ۱۲- ستاری، جلال، *مجموعه مقالات اسطوره و رمز (ترجمه)*، چ ۴، تهران: سروش، ۱۳۹۰.
- ۱۳- شایگان، داریوش، *بینش اساطیری*، تهران: اساطیر، ۱۳۹۰.
- ۱۴- _____، *ادیان و مکاتب فلسفی هند*، چ ۷، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- ۱۵- عبدلی، محمد و گرکنی، راضیه، *اسطوره‌های شرق*، تهران: جمال هنر، ۱۳۹۲.
- ۱۶- کامات، م.و، *فلسفه زندگی و مرگ*، ترجمه علی احمد بیات، چ ۲، تهران: بهجت، ۱۳۹۱.
- ۱۷- کاپرا، فریتیوف، *تائوی فیزیک*، ترجمه حبیب الله دادفرما، چ ۵، تهران: کیهان، ۱۳۸۵.
- ۱۸- کمبل، جوزف، *قدرت اسطوره*، ترجمه عباس مخبر، چ ۸، تهران: مرکز، ۱۳۹۲.
- ۱۹- _____، *اساطیر مشرق زمین*، ترجمه علی اصغر بهرامی، چ ۲، تهران: جوانه رشد، ۱۳۸۹.

- ۲۰- لطیفی، عبدالحسین، آداب و شعائر مربوط به مرگ در دین هندویی، فصلنامه مطالعات شبه قاره، سال ششم، شماره نوزدهم، تابستان ۱۳۹۳، صص ۸۵-۱۰۶.
- ۲۱- وجدانی، فریده، سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو، پژوهشنامه ادب غنایی، سال نهم، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۷۵-۱۹۶.